أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

مرحوم صاحب جواهر در بحث تعلق ربا به موضوعات می‌فرمایند که: شکی نیست که در بیع و همین طور در قرض، به اجماع ربا ثابت است. منتهی در بیع دو شرط دارد؛

شرط اول اتحاد در ثمن و مثمن است، به عبارت دیگر اتحاد در جنس است.

و شرط دیگر مکیل و موزون بودن است.

اما در قرض مسئله این طور نیست، در قرض مطلقا، هر چیزی که به عنوان قرض، شخصی از شخص دیگری بگیرد، فرض کنید که مثل عددی باشد، و بعد ادعای زیاده کند این رباست و حرام است. البته خب ایشان ادله‌اش را بعداً ذکر می‌کنند.

و اما راجع به بیع، بحث بیع را شروع می‌کنند. ما هم بر همین کیفیت فعلاً این را شروع می‌کنیم تا انشاءاللَه در روزهای آتی به نظر بقیهٔ فقهاء هم راجع به این مسئله برسیم. راجع به بیع مسئله این است که می‌فرمایند گرچه بعضی قائل به انحصار ربا در بیع و در قرض شدند اما آنچه که از کلام مصنف در غصب می‌آید از کلام محقق حلی در باب غصب، آن عمومیت ربا را در هر معاوضه‌ای می‌رساند، فی کل معاوضة. مثلاً فرض کنید که یک شخصی یک مالی را می‌دهد می‌گوید این در عوض آن، اصلاً نه به عنوان هبه است نه به عنوان بیع است بلکه صرفاً نفس معاوضه است، این را در قبال این عوض می‌کند، مبادلة مالٍ بمالٍ است، همین، لازم نیست که این مبادله در تحت عنوانی بیاید، در تحت عقدی بیاید...

سؤال: مصالحه؟

جواب: در مصالحه مسئله فرق می‌کند. مسئلهٔ مصالحه در جایی است که ثمن یا مثمن مشخص نباشد و مجهولیت در جنس یا در قیمت در آنجا وجود دارد، یکی از این دو. در مصالحه طبعاً نظر به رفع خصومت است از بین، اصلاً شارع مصالحه و صلح را برای این جهت قرار داده است. و همین طور در خیلی از موارد فرض کنید که این مسئله[(رفع خصومت)] هست. من باب مثال ما نظائرش را در مورد قرعه می‌بینیم. قرعه

لکلّ امرٍ مشکلٍ، التفات کردید! این قرعه برای رفع نزاع است، برای رفع خلاف است از بین. وقتی که یک مسئله‌ای مشتبه است، امر دوران بین دو شئی است، در آنجا قرعه برای رفع خصومت است، البته در جای مشخص که ما قبلاً بحث قرعه را کردیم. نظیر این مسئله نظیرش در مورد معاملات، صلح است، از این نظر صلح مانند قرعه است. یعنی چون از نقطهٔ نظر جنس یا قیمت- مقدار یعنی جنس، منظور از جنس همان مقدار است- ممکن است اختلاف باشد، شارع در اینجا صلح را تشریع کرده است. و این صلح یک عقدی است، عقد تقریری است نه عقد تأسیسی، یعنی در عُرف هم در یک همچنین مواردی صلح می‌کنند. یعنی حتی عرف فرض کنید که اگر یک مورد، مورد مشکل است، آن دقت در آنجا وجود ندارد، آن دقت قابل برای چیز نیست. یا مثلاً فرض بکنید که زمینه، زمینه‌ای است که طرفین نمی‌توانند دقیق باشند، عجله دارند، زود می‌خواهند معامله را انجام بدهند و بروند، التفات کردید، در این گونه موارد، حالا بیایند بروند دقیقاً دقت کنند فرض کنید که یک فرشی را، سجادی را بخواهند مثلاً با یک شئ دیگر معاوضه کنند، خب در آنجا فرض کنید که نمی‌دانند قیمتش چقدر است؟ یا معلوم نیست که در ذمه چقدر الان ذمه مشغول است، فرض کنید که ذمه‌ای مشغول است، آن ذمه را فرض کنید که صلح می‌کند با یک مقداری از طعام، یک مقداری از یک جنسی، در این گونه موارد صلح برای رفع قائله است، برای رفع اختلاف وضع شده است و در عرف هم نظیرش هست، از این مسائل در عرف وجود دارد، شارع هم در اینجا در بیان تقریر آمده است به عکس بیع.

اختلاف بین بیع و بین صلح این است که در بیع طرفین آن عنایت را بر عوض و معوض و حدود و ثغورش دارند، فرق نمی‌کند چه بیع معاطات و چه غیر معاطات، در آنجا خود عنایت است، یعنی وقتی که یک شئی را می‌فروشد در قبال شئ دیگر، ارزش مالیهٔ آن شئ را در اینجا لحاظ می‌کند و در قبالش آن شئی را که می‌گیرد ارزش مالیه را در آنجا لحاظ می‌کند. التفات کردید! در واقع در مسئلهٔ بیع، بیع روی ارزش مالیه رفته است. یعنی مالی را که در قبال مال دیگری، فرق نمی‌کند درهم را در قبال جنس یا درهم را در قبال درهم یا جنس را در مقابل درهم یا جنس را در قبال جنس، هر کدام از اینها باشد قبلاً ارزش مالیهٔ این جنس مشخص است، ارزش مالیهٔ معوض هم مشخص است. ارزش و قیمت، قیمت مالیه در قبال قیمت مالیه عوض می‌شود. التفات کردید! این مسئله است، این نکته است که در بیع، طرفین متبایعین، نه این که این را به آن بفروشند بلکه مقدار مالیت را مد نظر قرار می دهند و بعد از آن این مبادله در اینجا انجام می‌شود لذا حدود و ثغورش خودش را هم دارد. لهذا این مسئله با هبهٔ معوضه فرق می‌کند.

در هبهٔ معوضه، فرق هبه با بیع چیست؟ هبهٔ معوضه مبادلهٔ مالٍ بمالٍ است دیگر. فرض کنید که یک کتاب را هبهٔ معوضه می‌کند به یک قلم، یک کتاب را هبهٔ معوضه می‌کند فرض کنید که به یک دفتر یا به یک چیز دیگر، خب فرقش با بیع چیست؟ فرقش در اینجا این است که در هبهٔ معوضه، مسئلهٔ مالیت در آنجا مطرح

نیست. اعطاء فاعلی در اینجا در قبال اعطاء فاعلی تبادل می‌شود نه اینکه مال، در هبهٔ معوضه نظر به شئی که دارد عوض قرار می‌گیرد نیست، فرض بکنید که من باب مثال یک شخصی یک چیزی را به شما هبه می‌کند، شما می‌گوئید در قبال اینکه به من هبه کردید من هم این را به شما هبه می‌کنم. در اینجا به مالیت این نظر ندارید بلکه در اینجا نظر به اظهار لطف و کرامت معطی هست. به آن لحاظ شما در قبالش چیزی را می‌پردازید نه در قبال[ارزش مالی آن،] لهذا نگاه نمی‌کنید این هبه فرض بکنید که چقدر قیمتش هست پس این هم به همان مقدار، البته در هبهٔ معوضه طرفین سعی می‌کنند که آن مالی را که می‌پردازند در قبال شئ دیگر باشد، یعنی قریب آن قیمت باشد، قریب و نزدیک به آن شئ موهوب باشد ولی اینکه دقیقاً این شئ مانند آن شئ باشد، نه، این لحاظ نیست. لذا ممکن است که فرض بکنید که در هبهٔ معوضه یک کتابی که هزار تومان هست در قبال یک قلم که هفتصد تومان هست قرار بگیرد. این هم فرق بین هبهٔ معوضه و بین بیع.

فرق بین هبهٔ معوضه و بین صلح باز در این است که مسئله در اصل صلح مبادلة مال بمال لِرَفع الخصومه او لعَدمِ القدرة عَلَی الحصول العلم، طرفین نمی‌توانند نسبت به خصوصیات این مال دقیقاً نظر داشته باشند، لذا در اینجا صلح می‌آید. لذا در صلح ربا نیست. چرا؟ چون اصلاً اصل صلح در جایی می‌آید که در آنجا اطلاع دقیقی بر خصوصیات نیست. اما اگر فرض بکنید که دقیقاً این شخص بداند مالش این مقدار قیمت دارد، این مسئله دقیق است ها، همین طور ما نمی توانیم بگوئیم که در اینجا صلح می‌کنیم، فرض کنید که مصالحه می‌کنیم یک درهم را به دو درهم، درهمین، این نمی‌شود. چرا؟ چون درهم با درهمین مشخص هستند، درهم مشخص است، معلوم است، درهمین هم مشخص و معلوم هستند، و صلح در ظرف غیر معلوم است، یعنی در جایی صلح است که متصالحین اطلاع بر آن عوض و معوض ندارند، در آنجا صلح می‌آید. اما اگر در آنجا قیمت این کتاب فرض کنید که الف تومان، قیمت آن کتاب هم فرض کنید که ؟ الف تومان باشد، خب دیگر در اینجا صلح نیست. دیگر در اینجا معنی ندارد صلح، این در اینجا بیع است. اصل صلح ماهیتاً برای ظرف جهل است. لهذا ربا در صلح نمی‌آید. چرا؟ به خاطر اینکه اصلاً طرفین اطلاع ندارند بر آن ...

... بر ذمه هست، بر ذمه نمی‌داند چقدر است؟ هزار تومان است؟ نهصد تومان است؟ هزار و صد تومان است؟ در این مبلغ در اینجا اختلاف است. این هم الان یک مبلغی هست، الان یک جنسی هست، این هم فرض کنید که نهصد تومان قیمت دارد می‌گوید آقا آن ما فی الذمه را من به این نهصد تومان صلح می‌کنم. حالا اگر نهصد تومان در ذمه‌ام بود خب این مساوی است. اگر هزار تومان بود در ذمه، من در اینجا ابرائ ذمه می‌کنم، اگر کمتر از نهصد تومان بود تو ابرائ ذمه بکن. در اینجا برای این جهت اصلاً صلح است، لذا در صلح ربا معنی ندارد. پس بنابراین در مسئلهٔ معاوضه در غیر از مسئلهٔ صلح این بحث هست.

سیّد و شیخ و قاضی و فخرالمحققین و شهیدین و ابن عباس و قُطیفی و محقق اردبیلی، ایشان می‌فرمایند

که تمام اینها قائل هستند به اینکه در هر چیزی، در همهٔ اشیاء در اینجا ربا هست. و بعضی ها مدّعی شدند بر اینکه قرائن فقط دال بر وجود ربا در بیع و قرض هست. مرحوم شیخ در اینجا می‌فرمایند که نه بلکه قرائن بر خلافش هست و همان طوری که از بعضی از روایات مشخص است در هر معاوضه‌ای، حتی لسان روایات هم در این زمینه لسان عام است، فرض کنید که من باب مثال در اینجا می‌فرمایند که: فی وجه تحریمه من تعطیل المعاش و ؟ الناس ؟ و نحوهما، بعد در اینجا می‌فرماید که در صحیح ابی بصیر کَقولِ الصادق علیه السلام، می‌فرماید: أَلحنطة و الشعیر رأساً برأسٍ لا یزداد واحدٌ منهما علی الاخر، خب در اینجا این اطلاق دارد، هم نسبت به قرض است و هم نسبت به بیع است و هم نسبت به کل معاوضةٍ، در آن تنها بیع نیست، و الدقیق بالحنطة و السویق بالدقیق مثلاً بمثلٍ لا بأس به. خب این هم یک روایت.

یا در یک روایت دیگر کان علیّ علیه السلام یکرَهُ اَن یَستبدلَ وَسَقاً من تمر المدینه بوسقین من تمر الخیبر. خب استبدال اعم از بیع و قرض و همین طور کل معاوضةٍ است. و لم یکن علی علیه السلام یکره الحلال، پس این کراهت مقصود تحریم و حرمت است. خب این هم دال بر این است که منظور از استبدال در اینجا کلّ معاوضةٍ است.

یا در صحیحهٔ عبد الرحمن لصادق علیه السلام می‌فرماید: ای یجوز قفیز من حنطة بقفیزین من شعیر؟ یک قفیز از حنطه به دو قفیز از جو؟ حضرت فرمودند: لایجوز اِلاّ مثلاً بمثلٍ.

در صحیحهٔ حلبی؛ الفضة بالفضة مثلاً بمثلٍ، حالا چه بیع باشد چه قرض باشد یا صرف نفس مبادله باشد، لیس فیها زیادة و لا نقصان، الزائد و المستزید فی النار.

و سئل محمد ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یطفئ الی الدّهان الطعام فیقاطعه علی عن یعطی صاحبه لکل عشرة ارطالٍ اثنی عشر رطلاً دقیقاً؟ فقال لا. حضرت فرمودند: نه این جایز نیست.

لهذا در اینجا این مسئله در روایات اختصاص به بیع ندارد و من هم که سایر روایتها را دیدم در آنجا خصوص بیع دال بر مورد ربا نبود.

و آیهٔ شریفه که می‌فرماید: .... أَحَلَّ اَللهُ اَلْبَیْعَ وَ حَرَّمَ اَلرِّبٰا.... ﴿البقرة، ۲۷۵﴾ این قرینه نمی‌شود بر اینکه بیع ربوی حرام است و بیع غیر ربوی حلال است. و همین طور سایر عقود و سایر معاوضات چون خارج از بیع است داخل در ربا نیست، نه بلکه در اینجا آیه یکی از مصادیق ربا را که بیع است بیان می‌کند. أَحَلَّ اَللهُ اَلْبَیْعَ یعنی خدا بیع را حلال کرده و ربا را در اینجا برداشته است چون اکثر معاملات آنها بیع ربوی بود از این نقطه نظر، و اِلاّ اجماعی است بر اینکه، اجماعی است یعنی ضرورت است، حالا ما اجماع را هم خیلی قبول نداریم، این ضرورت من الدّین است که قرض از انواع ربای محرم است در حالتی که در آیات اشاره به قرض، استفراض در اینجا نیست. البته حلّی و فاضل اینها را مختص به بیع کرده‌اند گرچه خود مرحوم فاضل حلّی در

یکی از کتبش آمده از این نظر عدول کرده و این را عام گرفته. و فقط مسئله به علامه حلّی در قواعد اختصاص پیدا می‌کند در مورد ربا که ایشان ربا را...

... در هر چیزی، در هر تبادلی، در هر استبدال مال بمال، خب این یک مسئله. البته سایر فقهاء هم در اینجا نظرشان همین است. نسبت به این قضیه، مطلب در اینجا به همین کیفیتی است که در جواهر نقل شده است. مرحوم آقای حکیم در مستدرک مطلبشان همین است و مرحوم نائینی هم قائل به همین هستند و سایر فقهاء همه نظرشان بر عمومیت رباست نسبت به هر معاوضه‌ای البته در صورتی که شرائط ربا را در اینجا داشته باشد.

سؤال: نائینی هم بحث کردند؟

جواب: بله، ایشان دارند.

سؤال: آیا بیع را نمی‌شود معنی عام گرفت، غیر از بیع اصطلاحی؟

جواب: نخیر. بیع نه. نمی‌توانیم. نه فرض کنیم که صلح هم بگوییم بیع است، هبه را هم بگوییم بیع است، مبادلة مال...

سؤال: صرف مبادله است.

جواب: نمی‌توانیم بگوئیم آخر، قطعاً در مورد صلح این طور نیست، نمی‌شود. یا اینکه فرض بکنید که در مورد قرض هم بگوئیم آن هم بیع است، بالاخره مبادلة مال بمال است دیگر، آن هم بیع است. پس بنابراین نمی‌شود بگوئیم...، چون قرض را در مقابل بیع در آنجا آورده‌اند. و اینکه ایشان در اینجا مثلاً فقط بیع را داخل کرده و بقیهٔ عقود را خارج کرده است، مثل مرحوم علامهٔ حلّی، خب در اینجا این دال بر این است که بیع را به همان معنای اصطلاحی گرفته‌اند، یعنی به معنای اخص گرفته‌اند نه اعم.

مطلبی که در اینجا هست[این است که] گفتیم دو مسئله در اینجا باید لحاظ بشود:

مسئلهٔ اول؛ اتحاد عوض و معوض در جنس

مسئلهٔ دوم؛ شمولش در تحت کیل و وزن، البته در قرض نخیر، این شرط نیست ولی در بیع این مسئله وجود دارد.

در مسئلهٔ بیان جنس خب همه به این مسئله نظر کردند و فتوی دادند. در معنای جنسیت در اینجا حرف است؛ فرمودند که منظور از جنسیت یعنی اتحاد در نوع، حقیقت نوعیه‌اش واحد باشد گرچه صنوفش صنوف متعدده باشد، اصناف متعدده و مختلفه ای داشته باشد. راجع به جنس صحبت در این شده است که...، البته تقریباً می‌شود گفت که خب این یک بحث غیر صحیح هم است که در اینجا وارد بشود، آمده‌اند راجع به جنس که ملاک برای اتحاد جنس چیست؟ اتحاد جنس، طبعاً اتحاد یک نوع، اشتراک در نوعیت و اختلاف در فصل

است. لذا بحث منطقی را در اینجا پیش کشیده‌اند که آیا انسان مطلع بر فصول اشیاء می‌شود بشود یا نه؟ همان بحث ابن سینا که اطلاع بر فصول اشیاء از محالات است و ممتنع است. بابا جان این برنج و روغن دیگر اطلاع بر فصول ندارد! این...! واللَه یک صفحه فلسفه نخوانده‌اند آن وقت آمده‌اند در اینجا دارند چه اظهار نظرهایی می‌کنند! اطلاع بر فصول در اینجا خیلی بعید است! برگ چغندر فرض کنید که با برگ چغندر در فلان منطقه شاید تفاوت داشته باشد و اطلاع بر جمیع خواص یک برگ چغندر محال است چون ممکن است این زمین یک خاصیت داشته باشد. همین برگ چغندر در منطقهٔ دیگر ممکن است خواص دیگری داشته باشد و اختلاف خواص موجب اختلاف فصول است، اختلاف فصول اختلاف انواع...! خیال می‌کنم که این بحثها به اضحوکه اشبه باشد! علی کل حال همین طور که بعد خودشان می‌فرمایند منظور اشتراک عُرفی است. همان عرف این اشیاء را جنس واحد بداند، همین مقدار کفایت می کند برای اینکه مسئله روشن بشود پس بنابراین دیگر خیلی بحث کردن راجع به آن معنی ندارد. پس منظور از اتفاق در جنس این است که این جنس دارای قدر مشترکی باشد که آن قدر مشترک حقیقت نوعیهٔ شیء را تشکیل بدهد اما سایر عوارض مثل اختلاف در کم، اختلاف در لُون و امثال ذلک، اینها داخل در [بحث] نیست. فرض کنید که من باب مثال ممکن است که ما ثلاثین نوع تفاح داشته باشیم. تفاح لبنانی، تفاح ایرانی، تفاح اَصفر، تفاح احمر، تفاح اخضر، تفاح شیرین، تفاح حامض، تمام این اقسام تفاح، ولی آن ما به الاشتراک در همهٔ اینها واحد است و آن عبارت از همان حقیقت تفاحیّت است که آن را از سایر ثمار متمایز می‌کند. بالاخره تفاح با گلابی فرق می کند. همین کفایت می کند گرچه حالا فرض کنید گلابی دارای انواع مختلفی است، دارای خصوصیات مختلفی است که البته بعد راجع به اینها همه بحث داریم‌ها! اگر یک نوع از دیگری اَقوا باشد یا مثلاً چیز باشد آیا ربا هم در آنجا هست یا نه؟ در اینها بحث است. فعلاً حالا راجع به وحدت در جنس صحبت می‌کنیم که وحدت در جنس عبارت است از وحدت عُرفیه. عرف به این شئ بگوید این جنس واحد است. این یک مسئله.

مسئلهٔ دیگر اینکه خب وقتی که عرف یک مبادلهٔ مالٍ بمالٍ می‌کند حالا لَو فُرِض اینکه که عوض با معوض مختلف باشد، عرف الآن حکم واحد را نسبت به این می‌کند، دیگر شارع نمی‌تواند فرض بکنید در این جا بگوید نه، بالدقَة العقلیه در این جا اگر یک مقداری تفاوت داشت، الآن در این جا مثلاً ربا مرتفع می‌شود. آن شخص متبایعین در این جا حکم معاملهٔ واحد را می‌کند. عوض و معوض واحد را در این جا مد نظر قرار می‌دهند. پس بنابراین در این جا اصلاً دیگر این بحثها نمی‌آید. فلهذا مثلاً در مورد گندم و جو، چون معمولاً عرف در این جا حکم واحد را می‌کند، گندم و جو را به یک منوال [می داند،] گرچه اختلاف بینش قائل است ولی اصل و فرع آن را یکی می‌داند، همان طوری که در روایات داریم و الشَعیرة اَصلُها الحنطة، حنطه اصل شعیر است. پس بنابراین با وجود اختلاف در اسم ولی باز در این جا حکم به اتحاد شده است.

این به خاطر این است که عرف اینها را حقیقت واحده می‌داند، یعنی نه این که حقیقت واحده بداند، در معامله واحد می‌شمرد، خیلی دقت در اختلاف مثلاً گندم و جو بودن و اینها نمی‌کند، کَانّ هر دوی...، بین مثلاً حِنطه وَ عَرُض فرق می‌گذارد که عَرض کجا حِنطه کجا؟ ولی حنطه و شعیر را در این جا در واقع حکم واحد می‌کند. پس معلوم می‌شود این قدر مسامحه وجود دارد. یعنی مسامحه‌ای که الآن شارع بیان کرده این مسامحه را و در آن قائل به ربا شده است، به این مقدار مسامحهٔ وسیع است که حنطه و شعیری که حتی اسمشان هم با هم اختلاف دارد، باز حکم به ربا کرده است در این جا. ولی ذَهَب و فضه این جور نیست. ذَهَب و فضه اصلاً ارتباط ندارند با هم، فرق می‌کنند با هم و قیمتهای اینها هم خب با هم اختلاف فاحش دارند. پس بنابراین ماحصل مسئله در مورد جنسیت، همان جنسیت عرفیه است، گرچه به دقت العقلیه ممکن است اختلافی با هم داشته باشند اما ملاک این است که متبایعین در حین بیع حکم واحد را روی این جنس کنند، این ملاک برای اتحاد جنس در این جاست.

سؤال: ما می‌توانیم بگوئیم این اتحاد جنس برای این است که کشف بکند از اتحاد ارزش و قیمت؟

جواب: نه، به ارزش...، البته...

سؤال: مثلاً زیره، ما الان چند نوع زیره داریم: زیرهٔ کرمان نوع جنگلیش گران‌تر است. نوع پرورشیش ارزان‌تر است. بعد خودش انواع دیگری دارد که برای مصارف دیگر است. به همهٔ اینها می‌گویند زیره، حالا یکی یک کیلو زیرهٔ درجهٔ یک جنگلی را بیاورد بگوید معاوضه کنیم با ده کیلو زیرهٔ ؟، این حرام است، رباست، درست است، در حالی که آن قیمتش با قیمت این...

جواب: بله. البته من عرض کردم راجع به این مسئله، حالا خیلی بحث زیاد است، یعنی یکی از مسائل مهم حل نشدهٔ در قضیهٔ ربا این مسئلهٔ اختلاف در کیفیت است. حالا ما انشاءاللَه می‌آئیم راجع به اختلاف در کیفیت صحبت می‌کنیم که اگر خود صنف متفاوت...، البته در روایات نه، مطلق گفتند، مثلاً فرض کنید که حنطهٔ غیر جَید را در عوض با حنطهٔ جید قائل به تساوی است، نمی‌شود انسان دو کیلو حنطهٔ غیر جید را به یک کیلو حنطهٔ جید معاوضه کند، به این در اینجا ربا اطلاق شده است.

سؤال: می‌توانیم بگوئیم این روایت تعبدی است؟

جواب: نه دیگر معنی ندارد. دیگر معنای تعبد نداریم، ملاک ملاک واحد است.

سؤال: اگر ملاک واحد است پس در این صورت می‌شود در آنجا ربا نباشد.

جواب: کجا؟

سؤال: ؟ با هم معاوضه کنند؟

جواب: اینجا قائل به ربا شده است دیگر.

سؤال: ما می‌خواهیم بگوئیم نیست

جواب: چی؟

س: می‌گوئیم آن جنسی که؟ است خب باید بیشتر بدهیم تا آن جنسی که؟ نیست.

جواب: خب همین.

سؤال: در حالتی که در روایت هم حکم به ربا کرده است.

جواب: حکم ربا کرده است.

سؤال: در حالتی که نباید باشد دیگر.

جواب: خب بله. یعنی روی حساب ما نباید باشد، به خاطر اینکه اختلاف قیمت هست. ولی چون در اینجا نظر شارع روی نفس جنس هست در اینجا حکم به ربا شده است. البته ما...

سؤال: ما می‌خواستیم ببینیم نسبت به این امر می‌توانیم تعبد بورزیم به روایات؟

جواب: حالا برسیم، انشاالله یواش یواش.

سؤال و جواب عربی

اللَهم صل علی محمد و آل محمد